



فهرست

۲ خلاصه جلسه قبل
۲ اشکال دوم
۲ جواب اشکال دوم
۳ نظر مرحوم اصفهانی
۴ معنای اطلاق
۴ اشکال مرحوم فاضل
۵ جواب اشکال مرحوم فاضل
۵ تفاوت اشکال مرحوم فاضل با مرحوم اصفهانی
۶ نظر مرحوم امام
۶ مبنای ظهور امر در وجوب
۷ جواب اشکال مرحوم امام
۷ انواع امتثال امر مولی



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه جلسه قبل

گفتیم که اگر در واجب نفسی و غیره شک کنیم غالباً قائل به اصالة النفسیه هستیم. دو شبهه در اینجا بود که در پاسخ به این دو، مسلک‌های دوازده‌گانه شکل گرفت.

- یک شبهه این بود که هیئت، قابل تقييد نیست. در اینجا شش مسلک مطرح شد.
- شبهه دوم این بود که اطلاق و عدم القيد، بر واجب نفسی که بار کمتری دارد حمل می‌شود.

اشکال دوم

توضیح اشکال این که تقسیم به نفسی و غیره یا تقسیم به دو امر وجودی است و یا تقسیم به وجودی و عدمی است. اگر یکی وجودی و دیگری عدمی باشد، عدمش، عدم ملکه است و له حظ من الوجود. ممکن است جای نفسی و غیره را عوض کنیم و بگوییم: نفسی آن است که یجب لنفسه و غیره، یجب لا لنفسه. ممکن است جای اثبات و نفی را عوض کنیم و این یعنی اینجا همکف و هم‌وزن نباشند. کسانی که می‌گویند: اطلاق مقتضی نفسیت است؛ این سخن به این برمی‌گردد که نفسیت یک امر عدمی است و اطلاق هم عدم القيد است پس منطبق بر آن می‌شود درحالی‌که:

اولاً: عدمی بودنش محل بحث است.

ثانیاً: اگر عدمی هم باشد باز هم عدمی است که له حظ من الوجود و هم‌وزن غیره است.

یعنی این دو قسیم هم هستند و صرف «عدم القيد فیما من شأنه القيد» ما را به سمت این نفسیت نمی‌برد. چون که در نفسیت یک نوع قسیم بودن آن مأخوذ است و قسیم بودن به آن حظی از وجود می‌دهد. این اشکال را توضیح دادیم.

جواب اشکال دوم

برای حل این اشکال مسالک و وجوهی اینجا وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها، فرمایش مرحوم محقق اصفهانی در نهاییه الدرايه است.



نظر مرحوم اصفهانی

مرحوم اصفهانی می‌فرماید: ما اطلاق به این معنا که در مقام بیان باشد و قید را نگوید پس همه اطراف را می‌خواهد، آن را اینجا نمی‌گوییم، ولی روح آن اطلاق را باید در اینجا پذیرفت.

اطلاقی که در جاهای دیگر است مثلاً در اکرم العالم که نمی‌دانیم عالم عادل را می‌گوید یا غیر عادل را، وقتی قید نگفته، این رفض القیود است و همه را می‌گیرد این در بحث ما مصداق ندارد.

آنچه در اینجا مصداق دارد این است که عدم بیان قید را قرینه می‌دانیم برای تعیین احد القسمین و کاری به اطلاق مفهوم آنجا نداریم.

اینجا حرف جدیدی می‌گوییم که با اطلاق به معنایی که آنجا گفتیم متفاوت است. عدم بیان القید در اینجا به صورت خاص، قرینه بر این است که مقصود قرینیت خاصه‌ای است نه اینکه از باب اطلاق به معنای رفض القیود باشد؛ چون اطلاق یعنی رفض القیود و اینجا این‌طور نیست زیرا واجب در تقسیمی دو قسم می‌شود: نفسی و غیری؛ اطلاقی که بخواهد هر دو را بگیرد اصلاً معقول نیست.

اینجا عدم بیان قید، قرینه بر این است که این قسم مراد است و لذا موقع اجرای باب اطلاق در نفسی و غیری یا عینی و کفائی یا تعیینی و تخییری می‌گوییم: اطلاق می‌گوید: واجب، عینی است و یا می‌گوید: واجب، نفسی است و یا می‌گوید: واجب، تعیینی است.

این اطلاق در اینجا، رفض قیود و شمول بیان نیست، بلکه به معنای این است که واجب غیری و نفسی داریم ولو این‌که واجب نفسی هم عدم ملکه‌ای است که له حظ من الوجود. مؤونه این کمتر است.

عدم بیان قید در کلام مولا قرینه است برای این‌که مقصود همین است. نظیر این است که در اطلاق مقامی می‌گوییم: بحث شمول نیست، بحث این است که مولا در این کلام و بیان کلی در صدد این بوده که اجزا و شروط نماز را بگوید. این قرینه و دلیل بر این می‌شود که شرط یازدهم را نمی‌خواهد و این قرینیت ویژه‌ای است.

بنابراین مرحوم آقای اصفهانی می‌فرماید: اطلاق در اینجا با اطلاق در جاهای دیگر فرق دارد. غیری، یعنی ما يجب لغیره و نفسی یعنی ما يجب لا لغیره. در هر دو قسم تفسیر، یکی از طرفین مؤونه بیشتری دارد. عدم بیان قید در کلام مولا، آن را حمل می‌کند در قسمی که مؤونه کمتری دارد. چون می‌دانیم تکلیف یا غیری است و یا نفسی و لا یخلو عن احد الامرین.



کدام مقصود است؟ وقتی به ارتکاز عرفی سنجیده می‌شود، نفسی منقح است ولی به غیرى قید اضافه‌ای چسبانده می‌شود. همین‌که مولا قیدی نزد، کلام در کم مؤونه‌تر، ظهور پیدا می‌کند.

معنای اطلاق

مرحوم اصفهانی می‌گوید: نفسی و غیرى هر دو قسمی برای مقسم هستند، وقتی قسم شدند، قیدی دارند و لو اینکه این قید، عدمی باشد. ولی عدم بیان قید در اینجا خودش قرینه‌ای برای أخذ این قید کم مؤونه‌تر می‌شود و لذا روح این اطلاق با آن فرق دارد چون‌که بحث دقیقی در اطلاق هست که آیا اطلاق، رفض القیود است یا لحاظ عدم القید؟ چند نظریه وجود دارد؛ ما می‌گوییم: اطلاق به معنای رفض قیود، در اینجا مدنظر نیست بلکه می‌گوییم: اطلاق یعنی عدم القرینه در جایی که در مقام بیان است. عدم بیان قید، قرینه است برای این‌که این قسم ملحوظ است و عرف این را قرینه‌ای برای این قسم می‌داند. پس عدم بیان القید قرینه‌ای تعیین النفسیة یا علی تعیین التعینیة.

اشکال مرحوم فاضل

مرحوم فاضل اشکالی به این مطلب دارند و می‌گویند: اگر صرف عدم بیان قید، موجب می‌شود که جمله را بر آن قسمی که قید کمتر دارد حمل کنیم، مستلزم این است که اگر دلیل گفت: «اعتق الرقبة» و بعد رقبه مؤمنه و کافره داریم، (رقبه مؤمنه قید ایجابی است و کافره یعنی عدم الایمان) شما باید بگویید: همین‌جا هم عدم بیان قید، قرینه است برای این‌که مراد از مطلق، قسمی است که مؤونه کمتر و حالت عدمی دارد و شما ملتزم این می‌شوید که اگر مولا گفت: «اعتق الرقبة» این را باید بر قسم کم مؤونه‌تر که کافره است حمل کنید درحالی‌که کسی این کار را نمی‌کند.

یا اینکه مولا گفت: «اکرم العالم» و نمی‌دانیم عالم عادل را گفت یا فاسق را؟ می‌گوییم: عادل، ظهور در وجودی و فاسق، ظهور در عدمی دارد و این ظهور به خاطر عدم القید است چون‌که مؤونه کمتری دارد. پس معلوم می‌شود این حرف از اساس مشکل دارد.

پس آقای فاضل اشکال نقضی می‌کند به این صورت که: اگر شما «عدم القید قرینه‌ای تعیین القسم الذی هو عدمی» را بپذیرید که همان حرف مرحوم اصفهانی است (عدم بیان القید قرینه‌ای خاصه‌ای تعیین القسم الذی هو عدمی) باید در اعتق الرقبة بگویید: مقصود، رقبه کافره است و در اکرم العالم بگویید: مقصود، عالم فاسق است و



حال اینکه هیچ‌کس این را قبول ندارد. پس اصل این حرف، اشکال دارد یعنی قاعده‌ای که می‌گویید: عدم بیان قید، قرینه است برای حمل کلمه بر قسم عدمی، اشکال دارد.

جواب اشکال مرحوم فاضل

جواب این اشکال، واضح است. فرق بحث ما با مثل اکرم العالم و اعتق الرقبه در این است که در نفسی و غیره یک تقسیمی است که می‌دانیم یکی مقصود است و هر دو نمی‌تواند مقصود باشد. اگر در جایی هر دو بتواند مقصود باشد قبل از این که قرینیتی پیدا کند عدم بیان قید، معلوم می‌شود و هیچ قیدی نمی‌خواهد. اعتق الرقبه می‌تواند هم شامل کافره بشود و هم مؤمنه و مشکلی ندارد و لذا عدم بیان قید چون امکان شمول دارد در یک مرتبه بالاتری از اطلاق است و رفض قیود می‌باشد و همه را می‌گیرد ولی مانحن‌فیه نمی‌تواند هم تکلیف نفسی شود و هم غیره. در نتیجه نمی‌گوییم که مطلقاً عدم بیان قید، قرینه بر این است که آن قسم عدمی، ملحوظ است. اگر هر دو می‌تواند مقصود باشد حمل بر اطلاق شمولی می‌کنیم و جایی که نمی‌تواند هر دو مقصود باشد می‌گوییم: این را به قسمی که مؤونه کمتری دارد حمل کنیم. پس این نقض را نمی‌توان وارد کرد.

تفاوت اشکال مرحوم فاضل با مرحوم اصفهانی

آنچه شما نقض می‌کنید با آنچه مرحوم اصفهانی می‌گوید فرق زیادی دارد. مورد نقض شما در اعتق الرقبه، رقبه‌ای است که می‌تواند هم کافره و هم مؤمنه را بگیرد، ولی مورد بحث ایشان، امری است که نمی‌تواند هم نفسی باشد و هم غیره. یا باید نفسی باشد و یا غیره. نتیجه آنجا، شمول است ولی نتیجه اینجا عدم القید می‌باشد و تعیین قسمی است که مؤونه کمتری دارد. این قیاس مع الفارق است و نمی‌شود این را با آن نقض کرد. اگرچه نقض آقای فاضل شاید وارد نباشد اما به‌رحال نفسی و غیره تقسیمی حول واجب است و وقتی مولا قیدش را نگفت چرا می‌گویید: یک قسم را تعیین می‌کند؟ اینکه یکی مؤونه کمتری دارد ممکن است إشعاری در دلیل باشد ولی نه در حد ظهور که بگوییم عدم القید، تعیین این قسم است. بالاخره قسم است و لو قسمی که رنگ غالبش، جنبه عدمی است. اگر نگفتن قید، بخواهد قرینه‌ای خاصه برای تعیین این قسم باشد، فیه تردید.



نظر مرحوم امام

راه دیگری که برای حل این مشکل گفته شده است مسلک حضرت امام (ره) است. حضرت امام (ره) بحثی را در دلالت امر بر وجوب دارند که همان سخن را در بحث حمل بر نفسیت هم می‌شود گفت و شاگردانشان هم به این مسئله تصریح کرده‌اند.

مبنای ظهور امر در وجوب

در بحث اوامر گذشت که امر ظهور در وجوب دارد. سوال می‌شد که مبنای ظهور امر در وجوب چیست؟

در اینجا دو مبنا بود:

۱: تمسک به اطلاق

۲: حکم عقل

یک مبنا تمسک به اطلاق بود که می‌گفت: اطلاق دلیل، اقتضا می‌کند که حمل بر وجوب کنیم. این مبنا را مرحوم امام اشکال می‌کردند.

ما اطلاق را به نحوی درست کردیم اما باز هم تردیدی پیدا شد. مرحوم آقا ضیاء می‌فرمودند: در اینجا غیر از اطلاق، حکم عقلی داریم که می‌گوید: امر ظهور در وجوب دارد. حکم عقل این است که وقتی مولا برای تعیین وجوب، مطلبی را فرمود باید امتثال کرد و به احتمال این که مثلاً مستحب باشد و امتثالش نکنیم از نظر عقل، قابل قبول نیست.

اگر مولا دستوری داد، عقل در مقام امتثال می‌گوید: شما نمی‌توانید به احتمال این که این استحبابی است بگویید عمل نمی‌کنم. عصیان امر بدون عذر موجه، حرام است پس به صرف احتمال این که مستحب است عذر موجهی برای شما نیست و لذا همان حکم به عصیان و وجوب امتثال، گریبان بنده و عبد را گرفته است و همین حکم عقلی، وجوب را می‌گوید. «یجب امتثال الامر ما لم یحرز العذر فی مخالفته» تا زمانی که احراز نکند باید امتثال کند و این یعنی وجوب.

نظیر این مطلب را این جا هم می‌توان گفت؛ وقتی امر بیاید، ظهور در وجوب دارد اگرچه نمی‌دانیم نفسی است یا غیر. این تکلیف باید عمل شود. به احتمال اینکه این امر، مقدمه چیز دیگری است و اگر شرایط پیدا شود عمل می‌کند و اگر شرایط نبود لازم نیست عمل کند، با این احتمال نمی‌شود دست از اطاعت امر مولی برداشت چون اگر



این امر، غیری شد مثل اغتسل برای نماز، مراد این می‌شود که الآن انجام نماز، واجب نیست. هر وقت نماز واجب شد آن موقع اغتسل. یا مثلاً برای حج فرموده: اغتسل. اگر استطاعت پیدا شد و حج رفتی، آن وقت اغتسل اما الآن واجب نیست.

این در واقع محدود کردن دایره حکم عقل است. عقل می‌گوید: امر که آمد باید عمل کنی. اگر به احتمال این که مستحب است عمل نکنی، اگر به احتمال این که غیری است عمل نکنی، اگر به احتمال این که کفائی است عمل نکنی، این‌ها مورد قبول نیست و لذا عقل در حکم به وجوب امتثال علی‌الاطلاق با قطع نظر از مقدمات حکمت و ... می‌گوید: امر را باید حمل بر وجوب کنیم و وجوبش را حمل بر نفسی کنیم. حالت‌های مقابل این، مجوز عدم تکلیف و عدم امتثال نیست.

جواب اشکال مرحوم امام

این فرمایش حضرت امام (ره) است و به نحوی می‌توان این را پاسخ داد که حکم عقل، موضوع دارد و باید موضوع را درست کرد. عقل می‌گوید: امتثال امر مولا در همان محدوده‌ای که خواسته و واجب کرده لازم است. اگر حکمی عقلی داشتیم که می‌گفت: «إمتثل امر المولی» یا «أطع المولی علی‌أی حال» و بدون هیچ قید و شرط، این کافی بود، اما قطعاً ما این حکم عقل را نداریم. عقل می‌گوید: آنجایی که امر او الزامی است اطاعت امر مولا کن و آنجایی که امر او استحبابی است اطاعت نیز، استحبابی است. پس جایی که نفسی است باید اطاعت کنیم و جایی که غیری است باید به عنوان مقدمه اطاعت کنیم. یعنی مولا که جعل و اراده می‌کند می‌گوید: شما هم با همان ویژگی‌ها امتثالش کنید.

انواع امتثال امر مولی

امتثال امر مولی را دو گونه می‌توان تصویر کرد:

- ۱- إمتثل امر المولی علی‌أی حال، با قطع نظر از این که امر، چه باشد. اگر این بود فرمایش شما درست است.
- ۲- أطع امر المولی به گونه‌ای که امر کرده و مطابق نقشه‌ای که طراحی کرده است. این نظر صحیح است.



وقتی پزشک دستوری می‌دهد و یا پدر به فرزند امر می‌کند، حرف این‌ها در چهارچوبی که گفته‌اند باید امتثال شود. در جایی می‌گویند: لازم است این کار را بکنی. در جایی دیگر می‌گویند: بهتر است این کار را بکنی. در جایی هم می‌گویند: این، مقدمه برای چیز دیگر است و یا این خودش موضوعیت دارد.

امتثال من نسبت به امر مولا تابع نوع اراده و امر و جعل مولا است. حکم عقل این‌گونه نیست که شما یک امر کلی و مطلق عقلی داشته باشید و بگویید: همه جا و خوب، نفسی عینی تعیینی است.

«اطیعوا الله» تابع این است که امر چگونه باشد؛ اگر واجب باشد، اطاعت نیز واجب می‌شود و اگر مستحب باشد، اطاعت نیز مستحب می‌شود. از این، بار اضافه‌ای را نمی‌توان استفاده کرد و لذا شبهه مصداقیه است. الزام یا عدم الزام اطاعت، برای خود امر است حال اگر بخواهیم از اطاعت، الزام را بفهمیم دور پیش می‌آید.

تا اینجا برای جواب اشکال اول، چندین مسلک آوردیم. برای جواب اشکال دوم هم دو مسلک ذکر کردیم ولی تا اینجا اشکال دوم را پذیرفتیم. اگر اشکال دوم را بپذیریم تمام مطالبی که تا به حال می‌گفتیم یعنی همه اطلاقات، تضعیف می‌شود. اطلاقات، می‌خواست اشکال مرحوم شیخ را رفع کند و گرنه این، دو قسم است و اطلاق نمی‌تواند، یکی از این دو قسم را تعیین کند.